

## باسمه تعالی

- ۲ ..... **اوامر**
- ۲ ..... **تعبدی و توصلی**
- ۲ ..... **کیفیت تقابل اطلاق و تقييد**
- ۲ ..... **نقض شهید صدر: اهمال جعل الی الابد**
- ۲ ..... **اهمال جعل اول نسبت به اتقسامات ثانویه**
- ۳ ..... **عدم تلازم وجود غرض و عدم اهمال**
- ۳ ..... **عدم تلازم اهمال جعل با جهل جاعل**
- ۴ ..... **عدم تلازم تقابل ملکه و عدم با عدم امکان اطلاق**

**موضوع:** تقابل اطلاق و تقييد / تعبدی و توصلی / اوامر

### خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد اشکالاتی بود که مرحوم شهید صدر بر مبنای مرحوم نائینی بیان فرموده است. شهید صدر فرمود ما دو نوع اطلاق داریم. یکی اطلاق ذاتی است و دیگری اطلاق لحاظی است. نسبت به اطلاق ذاتی که تقابل ملکه و عدم، نیست. زیرا در آنجا تقابل سلب و ایجاب است و نسبت به اطلاق لحاظی نیز تقابل تضاد است. استاد فرمود می توان این گونه فرض کرد که مولی یک طبیعت مهمله را جعل کرده است و عدم لحاظ جامع با وصف جامعیت داشته است. لذا ادعای مرحوم نائینی جا دارد. شهید صدر یک اشکال نقضی نیز داشتند. ایشان فرمود اگر تقابل از نوع ملکه و عدم باشد، امر توصلی نباید داشته باشیم در حالی که گفتنی نیست.

## اوامر

### تعبدی و توصلی

#### کیفیت تقابل اطلاق و تقييد

#### نقض شهید صدر: اهمال جعل الی الابد

بحث در تقابل بین اطلاق و تقييد بود. مطلبی که از باب تکمیل ادعای مرحوم شهید صدر باقی مانده است این است که ایشان در اشکال نقضی فرموده است که نتیجه تقابل ملکه و عدم این است که جعل مولی، الی الابد مهمل بماند، در حالی که ما نقض را این گونه گفتیم که امرتوصلی نداریم. پس ایشان تالی فاسد را، اهمال جعل الی الابد می‌داند نه این که عدم توصلیت امر باشد. هر چند که توصلیت نیز درست نمی‌شود ولی ایشان چنین تعبیری ندارد.

#### اهمال جعل اول نسبت به انقسامات ثانویه

مرحوم خویی فرموده است (علاوه بر آن اشکالی که اصل مبنا داشتند و گفتند ارتکاز بر تقابل تضاد داشتن اطلاق و تقييد است) لازمه تقابل بین عدم و ملکه این است که جعل اول نسبت به انقسامات ثانویه مهمل باشد. زیرا تقييد که محال است، تقابل نیز عدم و ملکه است. پس اطلاق نیز محال است. پس جعل اول به انقسامات ثانویه اهمال دارد. در حالی که اهمال در مقام ثبوت معقول نیست. (در مقام اثبات اشکالی ندارد که خصوصیات را بیان نکند. اجمال گویی و اهمال گویی، مقامی دارند. اما در مقام ثبوت اهمال گویی معقول نیست) زیرا حکم تابع غرض است، یا حصه غرض دارد و یا جامع غرض دارد. پس حکم یا باید مقید باشد و یا مطلق باشد. اهمال در جعل، ادعایی نابجایی است. این که جاعل نداند که جعلش چگونه است، گفتنی نیست. اگر از مولی پرسیده شود جعل اول مطلق است؟ می‌گوید نه، مقید است؟ می‌گوید نه. در حالی که غرض یا در جامع است و یا در مقید است.

نتیجه: مرحوم خویی می‌فرماید: اولاً چون جعل تابع غرض است و غرض نیز یا در مقید است و یا در اطلاق است پس معقول نیست که جعل مهمل باشد اما لازمه تقابل ملکه و عدم اهمال در جعل است. ثانیاً لازمه اهمال جهل به حدود حکم است.

۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۱۰۰.

۲ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج ۲، ص ۱۸۸.

**عدم تلازم وجود غرض و عدم اهمال**

نسبت به غرض، کلام مرحوم خوئی درست است. یا غرض به جامع تعلق گرفته است و یا به مقید تعلق گرفته است و تردد معنا ندارد. اما این که نتیجه گرفته شود که پس جعل اهمال نباید داشته باشد، درست نیست. زیرا حکم یک امر اعتباری است. مرحوم نائینی می تواند بگوید که حاکم دستش بسته است و اطلاق را نمی تواند اعتبار کند و باید مهمل جعل کند. اگر امکان چنین کاری بود حق با مرحوم خوئی بود ولی فرض این است که نسبت به انقسامات ثانویه نمی تواند جعل مطلق، داشته باشد. پس باید جعل اول مهمل باشد.

**عدم تلازم اهمال جعل با جهل جاعل**

مطلب دیگری که مرحوم خوئی بیان کردند این بود که معنا ندارد حاکم جاهل به حدود حکمش باشد در حالی که اهمال منجر به جهل در حدود حکم نیست. زیرا جاعل می گوید که من نمی توانم جعل مطلق داشته باشم پس جعل من مهمل می شود در عین حال ذات حکم جعل شده است و سعه و ضیق آن امکان نداشته است. خود اهمال نیز یک نحوه حد است.

در مجلس های قانون گذار نیز این گونه است که اول اصل قانون را جعل می کنند و بعد آن جعل را تکمیل می کنند. اگر از اول از آنها پرسیده شود که مقید است یا مطلق است ممکن است بگویند ما هنوز نمی دانیم و باید بحث شود، ممکن است بگویند که یک سری تبصره ها دارد ولی الان نمی توانیم آنها را بیان کنیم. در محل کلام نیز گفته می شود که جعل اول اهمال دارد زیرا امکان تقييد و اطلاق ندارد و بعدا اهمال را برطرف می کند. حال این رفع اهمال یا به سخن گفتن است که دو نوع دارد: یا مقید به حصه خاصی می شود که تعبدی است و یا بگوید که لزومی ندارد مقید به حصه خاصی شود که توصلی است، و یا با سکوتش اطلاق را بفهماند. نائینی سکوت را متمم الجعل می داند. متمم الجعل منحصر به سخن گفتن نیست. بلکه با سکوت نیز اطلاق را می تواند بفهماند. چون برای توسعه جعل، تکلم نیاز نیست. اما باید توجه شود که سکوت فقط متمم الجعل اطلاق است. پس دیگر به مرحوم نائینی اشکال نشود که در خیلی از موارد مولا متمم الجعل را نیاورده است و باید جعل اول مهمل باشد، زیرا در جواب گفته می شود که همین سکوت کاشف از اطلاق است. تقریب افاده اطلاق از سکوت این است که از طرفی جعل اول را باید تکمیل کند چون ناقص است و از طرف دیگر اگر مرادش تقييد بود آن را بیان می کرد. همین که آن را بیان نکرده است پس معلوم می شود که توسعه در جعل را اراده کرده است. البته فراموش نشود که این اطلاق مقامی نیست بلکه اطلاق لفظی است. پس هر

چند که در خیلی از موارد مولی متمم الجعل نیاورده است. پس غالبا این گونه است که تعبدی را با متمم الجعل گفتاری درست می‌کند و توصلی بودن را با سکوت درست می‌کند.

خلاصه: مرحوم خویی فرمود لازمه تقابل ملکه و عدم ملکه اجمال در جعل است. در حالی که گفتنی نیست. مرحوم نائینی فرمود درست است که جعل اول اجمال است ولی امر اعتباری است و مهمل است و منجر به جهل به حکم نمی‌شود. توصلیت اوامر نیز با متمم الجعلی که از نوع سکوت است کشف می‌شود. زیرا قانون ناقص، عقلائی نیست باید آن را تکمیل کند و از طرفی باید آنرا ناقص جعل کند. پس راه کشف تکمیل قانون یا سخن گفتن است که جعل جدید داشته باشد و یا به سکوت است که اگر سکوت کرد، توصلیت استفاده می‌شود.

### عدم تلازم تقابل ملکه و عدم با عدم امکان اطلاق

مرحوم خویی فرموده است بر فرض که تقابل از نوع ملکه و عدم ملکه باشد. اما قبول نداریم که اگر تنقید محال بود اطلاق نیز محال باشد. زیرا:

اولا ادعای مرحوم نائینی که می‌فرماید وقتی که تنقید محال بود اطلاق نیز محال است، نقطه نقض دارد. تقابل علم و جهل ملکه و عدم ملکه است ولی با این حال نسبت به علم به کنه ذات باری محال است و امکان ندارد که علم به کنه ذات پیدا شود. ما عرفتک حق معرفتک یعنی حتی برای پیامبران نیز امکان علم به ذات خداوند وجود ندارد. پس نباید بگوییم که جاهل به کنه ذات خدا هستیم. زیرا رابطه آنها ملکه و عدم است. در حالی که در این جا علم محال است ولی جهل به ذات خدا محال نیست. یا مثلا بین عجز و قدرت رابطه عدم و ملکه وجود دارد. به کسی عاجز گفته می‌شود که شانیت قدرت را داشته باشد ولی با این حال طیران الی السماء برای انسان محال است ولی صحیح است که گفته شود عاجز از طیران است. در حالی که نباید طبق ادعای مرحوم نائینی عاجز گفته شود. یا مثلا عقرب شانیت برای بصر را ندارد اما به عقرب اعمی گفته می‌شود.

ثانیا حل مطلب این گونه است که ما قبول داریم که در جایی که رابطه ملکه و عدم باشد، اگر ملکه محال بود عدم نیز محال است. و اساسا تفاوتش با ایجاب و سلب همین است که در ایجاب و سلب چنین مطلبی جاری نیست. اما این مطلب در جایی است که نسبت به جمیع انواع باشد. مثلا به دیوار کور گفته نمی‌شود چون جمیع انواع دیوار چنین شانیتی ندارد. اما در مثال نقضی که بیان شد و گفته شد با این که علم به کنه ذات خداوند محال است ولی می‌توانیم جاهل باشیم، نسبت به جمیع افراد نیست بلکه یک مرتبه خاصی از علم است. یعنی اصل علم در انسان هست ولی علم به کنه ذات خداوند امکان ندارد.

ادامه بحث در جلسه آینده.